



۲۰۲۲/۰۴/۰۶



دوکتور محمد اکبر یوسفی

دوران «جنگ سرد» و اثرات آن بر افغانستان!

(قسمت هفتم)

یادداشت: این قسمت مقاله قبلاً به تاریخ ۲ ماه می ۲۰۱۵م نشر شده است. پس از تصحیح اشتباهات ممکن تاییبی، بار دیگر برای نشر تقدیم است.

« بعد ازین که، برخی از نویسندگان محترم، به ارتباط حادثه "ثور ۱۳۵۷ ه ش"، مطالب وسیع نشر نمودند، ترجیح داده شد، تا از متن گزارش شماره ۱۹ سال ۱۹۷۸م "شپینگل"، در شماره های بعدی، معلومات بیشتر نقل گردد.



Nr. 16 / 10.04.1977

انجام تشنج زدائی؟
«حرکت صلیبی کارتر برای حقوق بشر»

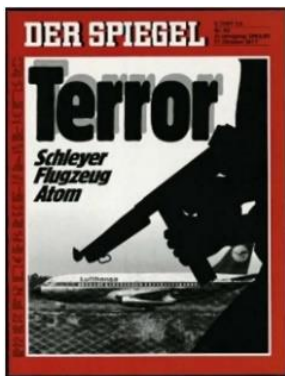
نویسنده، به این نظر نیست، که هر یک از "فکت ها"، در انکشاف وقایع بعدی، حتماً نقش "مؤثر" و تعیین کننده خواهد داشت، اما دانستن آن، مضر نخواهد بود. حال، لازم است، تا این چند نکته از بخش مناسبات بین المللی، بین شرق و غرب و هم روابط بین "اروپای غربی" و "ایالات متحده امریکا" نیز از نظر بگذرد. طوری که می دانیم، قریب دو سال بعد از ختم جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۷م، "جنگ سرد" بین "واشنگتن" و "مسکو"، ایالات متحده امریکا، پدیدار شده است، ایالات متحده امریکا، اروپای غربی را مرکز عمده مقابله با "کمونیسم" تعیین می کند، که تمرکز سنکین سلاح های تخریبی و قوای آن، در آلمان تقسیم شده، صورت پذیرفته است. "غرب آلمان" در مناسبات شرق و غرب، نقش مؤثری داشته است، با وجود آنکه تمام تصامیم، در تحت تأثیر "مسابقات تسلیحاتی"، توسط "واشنگتن" و "مسکو" اتخاذ می گردیده است. اما رهبری آلمان، بخصوص "ویلی برانت" و "ایگون بار" با تعیین مشی، "تغییر از طریق تقرب"، مؤفق به عقد قراردادهای زیادی شده اند، در عین حال راه را برای "تشنج زدائی" باز ساخته، و در نتیجه روابط بین "شرق غرب" روز تا روز بهتر می شده است. این نقطه را هم چنان فراموش نکنیم، که "غرب آلمان" با پادشاهی افغانستان روابط حسنه داشته است. اما اینرا هم می دانیم که پادشاهی در زمان "نیکسن" سقوط داده شده است که در قسمت قبلی یادآور شدیم. اینکه "هینری کیسینجر" احتمالاً چه نوع "مین گذاری" کرده باشد، هم چنان در بخش جداگانه قابل بحث بوده می تواند. مرور بر وقایع در سطح بین المللی، نشان می دهد که دوره "جیمی" کارتر، بیشتر مسبب ایجادگر معضلاتی شده است که در کشور ما بیشتر خون بی گناهان ریختانده شده است. حال بار دیگر، بر برخی از حوادث نمونه که در سال ۱۹۷۷م در «اروپا» و بخصوص



Nr. 42 / 09.10.1977

«طرفاران ا، مدافعین تروریست ها»
«کلاوس کرویست»
«قتل در لحظه کلمات قهر و غضب آغاز می یابد»

در آلمان رخ داده است مرور می کنیم که ممکن بر اوضاع افغانستان هم، بدون اثر نبوده باشد. درینجا روابط



Nr. 43 / 16.10.1977
"ترور"، "شلایر"، "طیاره"، "اتوم"

«رهبری» آلمان، و شخص «هيلموت شمیت» با «جیمی کارتر»، «۳۹ - مین» رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا (بین سالهای ۱۹۷۷م تا ۱۹۸۱م) از حزب دیموکرات، برجستگی نشان می دهد، که خیلی خوش آیند و مطلوب نبوده است، وقتی «هيلموت شمیت» از «جیمی کارتر» حتی به صفت یک سیاستمدار «کودن» و «بی شعور» یاد کرده است، ممکن بیمورد نه گفته باشد. از جانب دیگر در داخل آلمان، اعمال «تروریستی» هم به راه افتاده بود، که سالها بعد، با وحدت دوباره آلمان، مراکز سازماندهی اصلی و مخفیگاه های «تروریستان» نیز بر ملا شده است. فقط به این چند

سرمقاله، نمونه وار نظر می کنیم. خوانندگان محترم می توانند ترجمه مفاهیم را در پایان هر تصویر، مطالعه فرمایند، تا خود ببینند که «تروریسم» چه اثرات ناگوار بر اذهان عامه داشته است. مردم این جامعه که راه دیموکراسی را در پیش گرفته بودند، توجه زیاد به دولت «قانون» داشته اند. وقتی تأکید بر «تعقیب کامل



Nr. 44 / 23.10.1977
«تروریست ها: تحت تعقیب کامل»
بعد از «موگادیشو: المتی حیرت زده»

تروریست ها» در زمان حکومت «شمیت» شنیده می شده است، مردم آن، تشویش از آن داشته اند، که «دولت قانون» برچیده نشود. بناءً به ادامه قسمت ششم، متباقی مطالب متذکره «شپیگل» را از نظر می گذرانیم، در عین حال می پذیریم، که روزنامه ها و نشریات، در گزارشات آنها، ممکن مطالبی را هم نوشته باشند که، شامل قصه های خواهد بود که شباهت با قصه های «سر چوک» کشور افغانستان (کابل) هم، نشان دهد. بدین معنی که عاری از خبط هم در

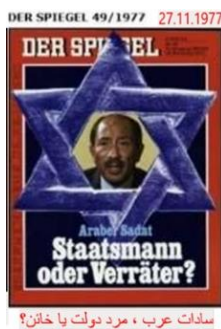


Nr. 50 / 04.12.1977
«دولت حقوق برچیده خواهد شد؟»
«سادات» در صحبت با «شپیگل»
«ما کوتاه در مقابل جنگ قرار داشتیم»

اطلاعات و هم فارغ از «شایعات» و «حدسیات» نه باشد. بناءً، نباید از نظر دور داشت، که دولت های دو قطب قدرت جهانی، که «پیشبرنده جنگ سرد» بوده اند، در قدم اول دارای قدرت «اقتصادی و سطح زندگی» یکسان نبوده اند. این هم ممکن بوده است، که در تبلیغات و یا در ساحات «بحرانی» از هر وسیله استفاده کنند، اما توجه و فعالیت های آنها، بیشتر در اروپا متمرکز بوده است، مناطق دیگر جهان را، به درجات مختلف تقسیم کرده بودند. اینکه آیا، بطور مثال، رهبری وقت «شوروی»، به سازمان های «چپی» در افغانستان، نظیر جناح های

انشعابی «جریان دیموکراتیک خلق...»، که بعداً خود را «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان» نامیده و علاوه از آن، دو گروه «بزرگ تر» چون «جناح خلق» و «جناح پرچم»، و تعداد دیگری از «حلقات» جدا شده را، بشمول «شعله جاوید» و غیره «مارکسیستی» می دانسته اند، یا نه، باید خود آنها، بگویند. تحلیل دقیق از آن مرحله تاریخی کشور صورت نگرفته است. در گزارش شپیگل که در باره اوضاع کشور می نویسد، هم چنان می خوانیم: «... سرک های شمال و جنوب و سرک های شرق و غرب کشور، که یگانه راه های پخته شمرده می شود، توسط «روس ها» و «امریکایی ها»، پخته کاری شده است. وقتی، مناسبات قدرت درین کشور، در یک شب تغییر فیصله کننده می بیند، تأثیرات آن در صحنه آسیایی، که چنان عادی و هموار بنظر می رسیده است، نه تنها در نتیجه این کودتا، محمد داؤد به تاریخ ۲۷ اپریل سقوط داده شد، بلکه خود داؤد هم چنان، پنج سال قبل از طریق کودتای بدون خونریزی، خود به قدرت رسید. اما این مرتبه، سه روز جنگ صورت گرفت... تعداد قربانیان این کودتا، با اعدام های بعدی، بر طبق گزارشات نمایندگی های خبری، بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰۰ تخمین گردیده (چنین یک تخمین خود یک واقعیت لرزان و غیر دقیق را نشان می دهد)، منجمله آنطوری که رسماً خبر

داده شده است، تمام فامیل داؤد سقوط داده شده، بشمول ۲۹ نفر از وابستگان او، که در جمله یک برادر، خانم و سه پسر شامل بوده اند، قتل عام شده اند، قبل از اینکه کودتاچیان خود او را با ضرب مرمی، به قتل رسانیده اند...» در گزارش "شیگل" بطور مختصر، از خلال اخبار رسمی آنوقت در باره "رهبر جدید" هم می نویسد که: «تره کی، ۶۱ ساله به حیث، "رپورتر باختر"، خبر رسانی افغان، به کار آغاز نموده است، بعداً به حیث اتشه کلتوری سفارت افغانستان، در واشنگتن مقرر می گردد، اما به عنوان اعتراض، در برابر سیاست محمد داؤد که در آنزمان صدراعظم بوده است، از وظیفه دیپلماتیک، استعفاء می کند. در کابل به نشر اخبار اقدام کرده است. یک ونیم سال هم به حیث ترجمان در سفارت امریکا در کابل کار کرده است، قبل از اینکه در سال ۱۹۶۵م، حزب "کمونیستی"، "حزب دیموکراتیک خلق افغانستان" را، تأسیس می کند. چند سالی بعد، این حزب در نتیجه مناقشات و رقابت ها، برسر رهبری، از هم می پاشد، طوری که یک جناح جدا شده، داؤد را در کودتای ضد پادشاه کمک کرده است. تره کی که گروه خود را حزب "خلق" می دانست، در مخالفت با صاحبان قدرت جدید قرار گرفت، که به زودی حاکمیت، همه احزاب را ممنوع ساخت. در ماه می ۱۹۷۷م، جناح های "کمونیستی" دوباره متحد شدند - به حمایت و لطف و مرحمت سفیر شوروی در کابل، "الکسندر پوزانف"، سابق عضو "بیروی سیاسی"، یک دیپلمات ورزیده...» حال توجه نمایند که در عرصه بین المللی، چه فضای مناسبات مسلط بوده است. درینجا، فقط به عنوان اشاره، به بعضی از سرمقاله ها که در پشتی مجله، دیده می شود، اکتفاء کردیم، که در سمت چپ صفحات قبلی دیده می شود. همه می دانند که در مناسبات و رقابت های دو قدرت متخاصم جهانی، اوضاع "شرق میانه" و موضوعات منازعه "اعراب - اسرائیل" و سرنوشت مردم فلسطین از معضلات دیرینه بوده است، که جهات "مذهبی" موضوع، ذهنیت و موضعگیری های دولت های افغانستان را هم، متأثر نگاهداشته است. از جمله مهمترین رویداد، که در قسم ششم نیز ذکر شده است، موضوع "خرابی" مناسبات "مصر سادات" بعد از مرگ "جمال عبدالناصر" با "اتحاد شوروی" است، که با حرکت "تنهایی سادات" در روابط با "اسرائیل" مسبب ایجاد نفاق و پراکندگی در جهان عرب نیز گردیده است. این حرکت مناسبات بین المللی را در مشابهت با "زمین لرزه شدید"، تغییر داد. این حوادث همزمان، در چنان فضاء صورت می گیرد، که "جیمی کارتر"، یک شخص "کاملاً نا شناس" که از او حتی به عنوان "ضعیف ترین" رئیس جمهور امریکا یاد می کرده اند، به قدرت می رسد. او را یک سیاستمدار "غیر قابل پیشبینی" یاد می کرده اند. قابل تذکر است، که در آنزمان اصطلاح "حقوق بشر" عمدتاً متوجه "اتحاد شوروی و چین" فهمیده می شده است و به این "شعار"، بنیادگرایان اسلامی، "اخوانی ها" منجمله "اخوانی های" قدرت طلب افغانستان نیز، دل خوش می کرده اند، در تحت نام "مقابله" با "کمونیزم" به این "شعار" پیوسته اند. در آنزمان، رژیم های "دیکتاتوری پرولتاریا" را به عنوان "رژیم های توتالیتر" تحت ضربه قرار می داده اند، حال "دیکتاتوری دینی" و آنهم "اسلام افراطی" سیاسی، همه ارزش های حقوق بشر و آزادی های ابتدائی انسانی را زیر پا می سازند، که حال بخش اعظمی "افراطیون" بنیادگرای، در آن دام افتاده اند اما در آنزمان عملاً در جهت اهداف ایالات متحده، عمل می نموده اند. در حال حاضر این شبکه های افراطی، تحت نام مذهب، بازی های مشکوک و خیره را هم، به پیش می برند. مفاهیمی که در بالا و جنب تصویر کارتر در پایان تصویر ثبت است، بار دیگر در متن تکرار می گردد، که اگر احیاناً تصویر حذف گردد، در متن باقی، بماند. «انجام تشنج زدائی؟



«حرکت صلیبی کارتر برای حقوق بشر.» «سادات عرب» "مرد دولت یا خائن؟". در آن روزها، ابر سیاه تروریزم نیز بر فضای مناسبات جهانی مسلط بوده است. این گزارشات، در جریان همین "سی و هفت سال"، یک عالمی از "حدسیات"، "شایعات" و "افسانه ها" را باعث شده است، که گویا، همه آنچه که در افغانستان صورت گرفته است، حتماً به "اذعان" و نقشه قدرت های "خارجی"، صورت گرفته باشد. در تحت چنین "فضاء"، استعداد طرح "فتنه"، "توطئه" و راه های فریبکاری و "مخفی کاری های ممکن"، خود این "رهبران" را، که تشنه "قدرت" بوده اند، تا حد زیاد، زیر خس و خاشاک و آب کثیف، نگهداشته است. بطور نمونه، بر "وحدت دوباره" این حزب، بعضاً "مهر" موفقیت طلایی "الکسندر پوزانف" و غیره "دستگاه ها" را می کوبیده اند، اما ممکن توجه ننموده باشند، که آیا واقعاً این "وحدت" در عمل، در مدت کمتر از یک سال الی ۲۷ اپریل در همه سطوح "سازمانی و تشکیلاتی"، تحقق یافته بود؟ منازعات و مناقشات بر سر قدرت، آنطوری که توسط "رهبران" این "شاخه ها" براه افتاده است، کار یک "حزب واحد" دارای اندیشه و مشی علمی، به خاطر وطن شناخته نمی شود. هدف نویسنده این نیست، که نقش و نفوذ عوامل احتمالی مختلف را در بروز "بحران افغانستان" رد و یا تأیید کند، بلکه نویسنده این مطلب، برین عقیده است، که اگر ممکن می بود که وقایع بصورت درست و کامل بیان گردد و بدینترتیب توضیح حقایق تاریخی، آنطوری که صورت گرفته است، بیان می شد، ممکن ما در همچو فضاء قرار نمی داشتیم، که تا اکنون بررسی لازم علمی، صورت نگرفته است. درین مرحله بحرانی و در عصر "تکنالوژی اطلاعاتی"، با این مرحله که هر روز تشکیل احزاب بی شمار خبر داده می شود و در واقعیت امر، این چنین احزاب را می توان احزاب "فیسبوک"، "تویتر"، "یوتوب" و غیره یاد کرد، موجودیت آنها را فقط همان "پرووایدرهای"، تکنالوژی خبری جدید، دستگاه های مرموز و با قدرت استخباراتی، ممکن ساخته است. ممکن هر کس، مصروف، به اصطلاح "لباس شوئی" خود، باشد. اما از طرزالعمل چنین بر می آید که دست های قوی و مرموز باید در عقب این فعالیت ها فعال باشند، در غیر آن، اینها را کی تمویل می کنند و چه مراکز آنها را آموزش می دهند؟ که همچو اهداف مضر را تعقیب می کنند، نه اینکه از آن به عنوان وسیله سالم کمک، در جهت تربیت اجتماعی استفاده نمایند. توجه به وقایع قبل از حادثه "۲۷ اپریل ۱۹۷۸م"، مهم است، اما در عین حال لازم است، تا مسایل را با پیوند های لازم، محلی، منطقی و بین المللی نیز در نظر بگیریم. قبل ازین که به جمع بندی بعضی از موضوعات، با بعد بین المللی، دست یابیم، به قسمت متباقی گزارش "شپیگل"، که به ارتباط حادثه "۲۷ اپریل ۱۹۷۸م"، منتشر گردیده است و بخشی از آنرا، در قسمت قبلی، از نظر گذرانده ایم. به ادامه گزارش، "شپیگل"، در رابطه با کودتا بدین متن می خوانیم: «لیکن کودتا خیلی پلان شده انجام یافته است، در مقایسه با آنچه که، درین وسعت معمول بوده است: نه پیروزمندان، تحت رهبری پیلوت های "میگ" (MiG) و معاون قوماندان قوای هوایی، "دگروال عبدالقادر"، قدرت را در کشور بدست می گیرند، بلکه، آنها با سه وزارت قناعت نموده، قدرت را به ملکی ها، انتقال می دهند، که در ساعات کودتا، در زندان نشسته بودند – به رهبر حزب غیر قانونی "کمونیستی"، نورمحمد تره کی و رفقاییش...» طوری که در پایان قسمت ششم، از مقدمه گزارش "شپیگل"، نقل شده است، در نتیجه انجام "کودتای چپی" در سال ۱۹۷۸م، از نگرانی، کشورهای "ایران" و "پاکستان"، صریحاً سخن گفته شده است و در سرحداث آنها، دولتی را مشابه "سیستم کیوبا"، در افغانستان یادآور شده است. اما در قسمت نسبتاً اخیر متن گزارش، از "آدرس" ایران، زمان "شاه"، چنین بیان می دارد: "...محمد داود، که در زمان کوتای خود، به حیث مرد روسیه محسوب می گردید - افسران تربیه یافته شوروی، در جمله، رهبر کودتا، دگروال

قادر، در آن زمان او را در دستیابی به قدرت یاری رسانید - بطورمتداوم از خط چپ انحراف می نمود. شاه (ایران)



Von Sowjets gebauter Straßentunnel
Acht Zeilen in der „Prawda“
(« تونلی که با سرک توسط شوروی ها» آباد شده
است، فقط هشت سطر در «پراودا» دیده شده است.)

ها در مرحله تطبیق است، اما در تحت حاکمیت "ملاهای دیکتاتور شیعه" و بدون موجودیت شوروی. از جانب دیگر، داؤد هم چنان خود را با هندوستان، عضو جنبش عدم انسلاک، نزدیکتر ساخته بود. او در ماه فبروری به عربستان سعودی دیدار داشته است. کشوری که با میلیارد ها عاید نفت، علیه نفوذ شوروی در شاخ افریقا، به مبارزه مشغول بوده است. چند هفته قبل، نخست داؤد طلب خروج "کیوبا" را، از گروپ کشور



Straßenszene in Afghanistan: Lebenserwartung von 40 Jahren
(«صحنه سرک در افغانستان: انتظار زندگی ۴۰ سال»، ۱۹۷۸)

های جنبش عدم انسلاک نموده بود، که قرار بوده است، تا وزرای خارجه کشورها، در کابل تشکیل جلسه دهند. این تقاضا را، به نسبت "خدمات" - نظامی (Hiwi) کیوبا، در افریقا، برای یک قدرت "بزرگ" دانسته است. این حرکت برای مسکو، به مفهوم گناه کبیره بوده، کمونیست ها علیه چنین بی راهی های داؤد به اعتراض پرداخته اند. به تاریخ ۱۷ اپریل، علاوه از آن، یکی از مؤسسين و رهبر آنها، میر

اکبر خبیر ترور گردید ... ("شپیگل"، شماره ۱۹، سال ۱۹۷۸م) از نقل سایر مطالب، که در باره اوضاع منطقه نیز معلومات ارائه گردیده است، صرفنظر می گردد، اما این دو تصویر را که باهم، مرتبط می باشد و در عین حال، در پایان هریک معلومات معینی تحریر شده است، که ممکن برای خوانندگان محترم جالب باشد. تصویر اولی که متأسفانه "کیفیت" خوب ندارد، "تونل سالنگ" را نشان می دهد و در پایان تصویر، علاوه می کند، که این "تونل را شوروی" اعمار نموده است. در سطر دوم از هشت سطر در "پراودا" نام می برد. در متن گزارش، هدف از این هشت سطر، "خبر" کودتا است. شپیگل می نویسد: "مسکو در آغاز چنین عمل کرد، که واقعه در افغانستان دور، صورت گرفته است، که به شوروی مربوط نیست. "پرودا" در هشت سطر آن، نخست خبر کودتا را، بر اساس منبع خبری انگلیسی زبان "رویتر"، بدست نشر می سپارد. ولی باز هم "اتحاد شوروی بحیث اولین دولت"، حکومت کودتایی جدید را در روز تشکیل آن، برسمیت می شناسد. در تصویر دومی، یک نمونه از سرک های افغانستان را نشان می دهد، در پایان تصویر، از "عمر اوسط ۴۰ سال" در افغانستان، خبر می دهد. حیات سیاسی "چهل سال" اخیر در کشور ما و موقف های تبلیغاتی گروپ های متعدد، دلایل و "فکت های" کافی، بدست می دهد، که در رابطه با قدرت های بزرگ و نقش آنها، در افغانستان، بسیاری از مطالب، با "پیوند های" احتمالی، که در صحبت های "آزاد" افراد علیه همدیگر، نیز به زبان آورده می شود، غیر دقیق و بدون ثبوت ارائه می گردد. آنچه گروپ های "سیاسی" به پیروی "آیدیالوژی" های مختلف، در کشور ما، تا زمان سقوط "سلطنت"، در داخل کشور، تبلیغ می نموده اند، اسناد و مدارک معتبر را نویسنده در اختیار ندارد، تا بتواند ثابت سازد، که قدرت های "بزرگ"، درگیر در جنگ "سرد"، به این "حلقات" چنان یک کیفیت سیاسی دیده باشند، که آنها را در صف، احزاب دیگر بین المللی، بپذیرند. "فکت" های معلوماتی فوق، در حقیقت شباهت نزدیک به یک "اشپزخانه" دارد، که در آن انواع مختلف مواد خام، وجود داشته باشد، که هرکس مطابق میل خود، "سوپ"، یا شوربای لذیذ خود را بپزد. صرفنظر از همه "حدسیات"، تاریخ کشور ما باید، یک روز در برابر این همه ادعا های تبلیغاتی و افراد صاحب قدرت، ثبوت ارائه

کند. چنین به نظر می‌رسد، که تمام انکشافات الی ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م، برای قدرت‌های بزرگ، در مقابله‌های آنها، در امر کسب نفوذ، منفعت خاصی نمی‌آورده است. چنین یک بررسی دریک مقاله گنجایش ندارد. جای شک نیست، که ممکن افراد مربوط این حلقات، در داخل کشور، تلاش کرده باشند، تا خودشان بر خود، مهر "وفاداری" به این و یا آن، بزنند. اما آنچه به ارتباط رسیدن به قدرت سیاسی مطرح می‌گردد، در یک کشور کم‌انکشاف، هر نوع حادثه توطئه گرانه ممکن است. حوادث پی در پی ناشی ازین حالت، یا وضعیت داخلی کشور نیز بوده می‌تواند. طرح "سیستم‌های سیاسی" از گروه‌های متعدد، برای افغانستان، که در تحت نام "چپ" و "راست" مهر زده شده است، تا حد زیاد، نوعی از "عوام‌فریبی"، از جانب این گروه‌ها، تا زمان "دخول" قوای "شوروی"، محسوب شده می‌تواند. هرگاه با دقت لازم، به موضوعات "جدی" که در بین دو "قطب" قدرت، در "جنگ سرد" وجود داشته است، توجه شود، این دو کشور، فشار زیاد فعالیت‌های آنها را در "اروپا"، متمرکز می‌ساخته‌اند، عمده‌ترین موضوعات، "مسابقات تسلیحاتی" بوده است. صرف‌نظر از تفاوت‌ها در سیستم، همه می‌دانند، که "قاره آمریکا" و بخصوص ایالات متحده، از تخریبات "جنگ" دوم جهانی، به دور مانده بود، این وضعیت در پهلوی، کسب برتری "نظامی"، در "جبهه غرب"، با توانمندی اقتصادی، امکانات بیشتری، در بخش مسابقات تسلیحاتی، فراهم می‌ساخته است. برای اتحاد شوروی، که ویرانی‌های شدید جنگ را متحمل گردیده بود، مسابقات "تسلیحاتی" برای آنکشور، بار سنگینی دیگری بوده است. تأثیرات منفی این سیاست مسابقات تسلیحاتی را می‌توان، با مثال‌های زیادی، مشاهده نمود. مطالعه گزارشات منتشره در باره وقایع افغانستان بعد از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م، الی اخیر همان سال دیده می‌شود، که بطور نمونه در مجله سیاسی - اجتماعی "شیپگل"، فقط دو عنوان، اولی با سر خط: **افغانستان - زهر افشانی شده است** و دومی تحت این کلمات: **هیچگاه صفینه نخواهد بود**، انتشار یافته است. معلومات ارائه شده، بیشتر در رابطه با سطح انکشاف اقتصادی - اجتماعی افغانستان متمرکز بوده است، که تا آنزمان از تسلط شرایط زندگی قرون "اوسطی" درین کشور نیز تذکراتی وجود داشته است. علاوه، بطور مختصر از مقابله "ملاها"، بر ضد حکومت "چیچی"، که افراد "رهبری" حکومت را "کمونیست" تعریف نموده‌اند، اطلاع می‌دهند. طوری که در قسمت ششم همین سلسله، نیز تذکر رفته است، "شیپگل"، در رابطه با این حادثه، دقیق به تاریخ ۸ ماه "می" ۱۹۷۸م، قریب ۱۲ روز بعد از وقوع حادثه، در صفحه ۱۵۸ مجله گزارش می‌دهد. در شماره ۱۸ این مجله (در شماره هفته قبل آن)، گزارش سفر رسمی "لیونید بریژنف"، به "بن" منتشر گردیده است. دیده شد، که این دومین سفر بوده است و گزارش نتایج سفر، در ختم سفر، درست به تاریخ اول ماه "می"، منتشر گردیده است. چنین تصور شده می‌تواند، که این سفر هم باید در اخیر ماه اپریل، یا اول ماه می صورت گرفته باشد. اما نویسنده روز‌های دقیق آنرا، تا همین لحظه در اختیار نداشته است. اولین "سفر" همین رهبر "شوروی"، بعد از "ختم جنگ دوم جهانی" در سال ۱۹۷۳م، به "بن"، بوده است. "لیونید بریژنف" در دوران "جنگ سرد"، در شرایط آلمان "تقسیم یافته" (موجودیت دو دولت)، سه سفر رسمی، به "بن" داشته است. این سفرها را در ماه "می" ۱۹۷۳م، ۱۹۷۸م و ۱۹۸۱م انجام داده است. در تمام این سفرها و دیدارها، "حزب سوسیال دیموکرات آلمان" در "غرب آلمان" بر سر قدرت بوده است. مذاکرات و دیدار اولی در سال ۱۹۷۳م، در زمان حکومت "ویلی براندت" و در دو دیدار بعدی، با "هیلمو شمیدت" (متولد ۲۳ دسمبر ۲۰۱۸م، وفات ۱۰ نومبر ۲۰۱۵ به عمر ۹۶ سالگی)، صورت گرفته است. سفر رسمی ۱۹۷۳م، بعد از امضاء توافقات سال ۱۹۷۰/۷۱م، بین "اتحاد شوروی" و "حکومت آلمان غرب"، که "پایتخت مؤقت آن شهر بن" بوده است، به عنوان اولین سفر، بعد از ختم "جنگ دوم جهانی" یاد شده است. درین سال ۱۹۷۳م، رژیم "سلطنتی"

در افغانستان سقوط داده شده است. بدون اینکه نویسنده جزئی ترین حدس و نتیجگی ازین سفر را بخود، اجازه دهد، از صحبت های رسمی، "فکت"، بدست نیامده است، که در مناسبات این کشورها، که در جبهات متفاوت یا مخالف، شامل بوده اند، واقعات افغانستان، در آنزمان، چه اثر منفی یا مثبت داشته بوده باشد و یا کدام نگرانی، مطرح شده باشد. در قدم اول، ممکن کسانی هم باشند، که مطابق میل و یا هدف، برای خود تصویر بسازد. این نویسنده که تصادفاً در جریان هر دو سفر، در آلمان (غرب) مصروف تحصیل بوده است، فقط می تواند، برداشت "سطحی" خود را از مناسبات "شرق و غرب"، به یاد آورد، که همه تلاش ها، از جانب این دو جانب، در تقویت "تشنج زدائی"، ادامه داشته است. اینکه در آنزمان، انکشافات افغانستان، در مناسبات "شرق و غرب"، دارای، چه وزنه بوده باشد، برای نویسنده معلوم نیست، اما تحلیل دقیق مسایل را، قابل اهمیت می داند. آنچه، از اسناد منتشره، تا این تاریخ، نتیجه گرفته شده می تواند، اینست که رژیم "پادشاهی"، بحیث یک کشور "محاط به خشکه"، "کم انکشاف" و غیر "منسلک" شناخته می شده است، که با همه کشورها، روابط "دیپلوماتیک" حسنه داشته است. فقط با یگانه کشور، "پاکستان" به سبب موضوعات "نا حل" زمان استعمار، موارد "مناقشه" وجود داشته است، که از جانب افغانستان، بر "حل سیاسی" تأکید، به عمل می آمده است. "اخوانی های افغان" از آنچه که "سادات" برای آنها، به کمک "کارتر" و "سعودی" ممکن ساخت، مستفید شدند، اما "تروریستان" افراطی آنها، به عنوان "قاتل سادات" شناخته شدند و با



«بریزنف نو»

رهائی رهبران آنها از "زدان" بعداً در "جنگ علیه قوای شوروی و دولت افغانستان" اعزام شدند. آنچه بطور مشخص، با روابط رژیم های دولتی افغانستان، الی همین تاریخ ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م دخیل بوده می تواند، آنست که، تا این زمان روابط متقابل حسنه و بر اساس "قرارداد های منعقدۀ" معمول، بین المللی برقرار بوده است. بناءً ممکن مفید باشد، هرگاه مقاطع "زمانی"، در روابط "سیستم ها" با دقت و وضاحت بیشتر، در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر روابط سلطنت بعد از جنگ دوم جهانی، بخصوص بعد از بروز "فضای جنگ سرد" در عرصه بین المللی، بعد دوره "جمهورت". آغاز بحران اخیر را هرکس، طبق میل خود تعریف می کند،

این نویسنده، متمایل نیست که مسایل را از دید یک شخص و یک گروپ ببیند. اما اسناد، در مناسبات "بین المللی"، یک زمان "بروز شدت" در رقابت ها، را بعد از ۲۷ اپریل، که نخست "منشاء" بروز اختلافات را "شپیگل" تذکر داده است، بحیث آغاز جرقه های "آتش"، که به آتش سوزی دوامدار، انکشاف نموده است، قابل توجهی داند. در مناسبات بین المللی، بعد از "جنگ دوم جهانی"، "جمهوری اتحادی آلمان"، تحت رهبری حزب "سوسیال دیموکرات" در "ائتلاف" با حزب "دیموکرات آزاد" یا "لیبرال"، در مشی "تشنج زدائی" و "تقرب" شرق و غرب، و آغاز تماس ها و مذاکرات با "شوروی" پیشقدم بوده، است. این حزب در زمان رهبری "ویلی براندت"، یک مفکوره اساسی را در مشی سیاست خارجی آنکشور، شامل ساخت، که تا امروز از آن، پیروی بعمل می آید. این اصل بطور خلص که قبلاً نیز ذکر شده است، چنین افاده می شده است: **"تغییر و تحول از طریق تقرب"** در قسمت قبلی از "مشی جدید" ایالات متحده امریکا"، در سال ۱۹۷۷م، که در بیانیه "جیمی کارتر"، پس از "۱۰۰" روز کار حکومت جدید، انتشار یافت، یادآوری بعمل آمده است. "شپیگل" در مورد این مشی، سؤالی طرح نموده است، که آیا به معنی "ختم تشنج زدائی" است؟ درین سال هم، در سطح بین المللی وقایع نگران کننده رخ داده است. اما ارزیابی دقیق در دست نیست، که کدام وقایع، تأثیر مستقیم بر انکشافات افغانستان داشته بوده باشد. قریب دو ماه بعد از اعلان "مشی جدید" حکومت

"کارتر"، درست به تاریخ ۶ جون ۱۹۷۷م، در شماره ۲۴ "شپیگل"، در سر مقاله آن، این عکس "بریژنف" نشر شده است، که از او به عنوان "بریژنف جدید"، نام می برد. در جملات مقدماتی سر مقاله، در داخل صفحات "مجله" تحت عنوان: **"هنر عالی همگرایی و مدغم ساختن بریژنف"** می نویسد: "در شب ماقبل، تدویر "کنفرانس امنیت و همکاری اروپا" در بلگراد، جایی که شرق و غرب، نتایج سیاست تشنج زدائی را تحت ارزیابی قرار می دهند، "بریژنف" خود را شخص جدیدی معرفی می کند: " او برای مردم خود یک قانون اساسی جدید پیشکش می کند و قدرت نو، حاصل می کند. او خود را بیشتر از پیش در جهان " باز تر"، تبارز می دهد. یک شخص در راه او مانع بوده است: رئیس دولت، "پودگورنی" (Podgorny) «(۲ماه می ۲۰۱۵م).

پایان....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید